نیمهٔ پنهان
۱۴
۳۰۳۶
دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان
خادمان سلطه

وابستگی نشریات به احزاب ساختگی محمدرضا پهلوی

جایگزینی خاندان پهلوی با سلطنت قاجاریه در ایران با طرح‌ریزی کشور انگلستان و براساس منافع آن کشور صورت گرفت و با روی کارآمدن رضاخان، سیاست‌های استعماری آن کشور در ایران ادامه یافت. با شروع جنگ جهانی دوم و گرایش رضاخان به آلمان هیتلری، پسرش محمدرضا در شهریور ۱۳۲۰ جایگزین او شد و کشور انگلستان همچنان به اجرای سیاست‌هایش در ایران پرداخت تا این که با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ رقیب تازه اما قدرتمندی برای آن کشور در ایران پیدا شد. با توجه به گرایش محمدرضا به کشورهای غربی به خودی خود موقعیت دیگر کشورها از جمله شوروی در سیاست ایران تضعیف و در نتیجه، رقابت بین آمریکا و انگلیس جهت تسلط در زمینه‌های مختلف اقتصادی و سیاسی شروع شد، هر کدام از این کشورها سعی می‌کردند تا عاملینی را حمایت کنند که تأمین‌کننده منافع آن‌ها باشند، به‌عنوان مثال دولت فضل‌الله زاهدی گرایش مطلق به منافع آمریکا و حتی قصد کنار زدن محمدرضا را داشت و همین مسئله باعث شده بود که آمریکا به‌طور تلویحی از قدرت نمایی زاهدی در برابر شاه حمایت کند. در نهایت پس از دعواهای بسیار، آمریکا غافل از سیاست‌های بریتانیا، با برکناری فضل‌الله زاهدی با نخست‌وزیری حسین علاء موافقت کرد. در این میان هر چند حسین علاء هم عامل آمریکا به حساب می‌آمد ولی با حضور وزیر کشور مقتدری چون اسدالله عَلَم، علاء تحت‌الشعاع قرار گرفت. شروع نخست‌وزیری دکتر منوچهر اقبال به قدرت بیشتر انگلیسی‌ها انجامید و رقابت برای به دست آوردن امتیازات و طرح‌های مختلف نفتی و اقتصادی هم شدت بیشتری گرفت. وجود دولت‌های مهندس شریف امامی و بعد از او دکتر امینی و اسدالله عَلَم و هویدا و دیگران نیز خارج از حیطه این رقابت‌ها نبود و به همین دلیل کفه ترازوی قدرت گاه به سود آمریکا و گاه به سود انگلیس بالا می‌رفت.

صرف نظر از اخلاق روزنامه‌نگاری که قریب به اتفاق مدیران نشریات زمان پهلوی فاقد آن بودند، اکثر آن‌ها دو ویژگی مشترک داشتند: اول این‌که به حزب و دولتی خاص وابسته بودند و به‌طور معمول ضمن حمایت از حکومت از آن حزب و دولت حمایت می‌کردند و به همین دلیل گروه زیادی از آن‌ها در تشکیلات فراماسونری که اغلب دولتمردان نیز در آن حضور داشتند، عضو بودند و دیگر این‌که خود به‌دنبال موقعیت و جایگاه بودند.

اگر چه احزاب در دوره پهلوی همگی ساختگی بودند و کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی در همین زمینه می‌آورد:

«در دوران نخست‌وزیری اقبال بود که جلوگیری‌ها و ظاهرسازی‌های شاه آغاز شد و دست به تشکیل دو حزب دروغی و ساختگی دولتی «ملیون» و «مردم» زد. حزب اکثریت «ملیون» که باید اقبال اداره‌کننده محکومیت‌های مشارالیه.»

و بر این اساس، فعالیت‌های او «از لحاظ عضویت در حزب به اصطلاح ملت ایران و مخالفت و ضدیت با سلطنت مشروطه ایران از درجه جنایت و منطق با بند ۱ ماده ۱ قانون مجازات مقدمین بر علیه امنیت و استقلال مملکت» تعیین گردید.

در این نوبت، دادگاه به ریاست سرهنگ محمدصادق کبیر، در روز ۱۳۵۰/۱/۲۲ تشکیل جلسه داد. حاج حسن حسین‌زاده، در این دادگاه نیز، زمانی که با تهام «اقدام بر ضد امنیت مملکت، تحریض مردم به مسلح شدن بر ضد حکومت ملی. همکاری و همفکری با عناصر و روحانیون اخلالگر و افراطی»، روبرو شد، با صراحت بیان نمود:

«اینجانب، هیچ‌گاه قصدی در جهت بر هم زدن امنیت نداشته و ندارم. آنچه کرده‌ام، تنها به عنوان مقلد حضرت آیت‌الله خمینی، تنها جنبه انجام وظیفه مذهبی داشته است. من از خود بر مفاد اعلامیه هیچ نیفزوده‌ام. مرجع تقلید من نوشته است و دیگری آن را طبع نموده و آنچه من کرده‌ام، فقط انتشار تعداد کمی از آنها بوده است.»

و زمانی که درباره پخش «اعلامیه مضره انقلاب فلسطین»، مورد سوال قرار گرفت، گفت:

«چنانچه ملاحظه می‌فرمایید، در این اعلامیه هیچ‌گونه تحریکی علیه دولت ایران وجود ندارد و آنچه هست، بر علیه آمریکا و حکومت اردن است؛ به مناسبت جنگ داخلی اردن. این مسائل را بسیار به طور علنی در مجامع مذهبی از قبیل حسینیه ارشاد می‌گفته‌اند و هیچ‌گونه ممانعتی به وجود نمی‌آمد و غرض از نشر این‌گونه مطالب، استمداد مالی از ملت ایران جهت چریک‌های فلسطینی بوده و این مطلب هم علنا در حسینیه ارشاد طرح و عملی شد و هیچ‌گونه ممانعتی به وجود نیامد.»

و در نهایت، از پوشش عضویت در حزب ملت ایران بهره گرفت و گفت:

«اینجانب در حزب ملت ایران عضویت داشته‌ام؛ ولی اولا در زمان عضویت من در حزب، از ناحیه حزب فعالیتی سر نزده و ثانیا فعالیت‌های قبلی حزب، مخالفت با اعمال و لوایح بوده؛ (منظور از لوایح لایحه بحرین است)؛ ولی هیچ‌گونه مخالفت با سلطنت مشروطه نداشته است. به هر حال، عضویت من در حزب، تنها به عنوان قانون و برای دفاع از قانون بوده است.»

معلوم نیست به چه دلیلی این دادگاه به مرحله صدور رأی نرسید و یک ماه بعد در تاریخ ۱۳۵۰/۲/۲۲، دادگاه دیگری به ریاست سرهنگ ستاد حسن صفاکیش تشکیل شد.

«در آغاز نخست‌وزیری نسبت به من و مجله سپید و سیاه توجه خاصی نشان می‌داد... اغلب به من تلفن می‌کرد. گاهی مرا برای صرف ناهار خصوصی با خودش و مادرش به خانه‌اش دعوت می‌کرد. {...} از من می‌خواست مصاحبه‌های مفصلی با او ترتیب بدهم تا او گاه گاه حرف‌هایش را بزند. او ضمن مصاحبه‌ها، از مجله سپید و سیاه هم تعریف می‌کرد اما به مرور که جای پایش در نخست‌وزیری محکم می‌شد، نظرش درباره مطبوعات عوض شد. با وجود ادعاهایی که درباره دموکرات منش بودن خود می‌کرد، از انتقاد ـ حتی انتقادهای کوچک ـ سخت می‌رنجید و گله می‌کرد {...} بعد از مدتی برنامه هویدا نسبت به نشریات کشور عوض شد. تصمیم گرفت ساختار مطبوعات را عوض کند. او با آن که هنوز تظاهر به دوستی با مطبوعات می‌کرد، نخستین کسی بود که از طرحی پشتیبانی کرد که مطبوعات از مالکیت افراد خارج شود. اولین آزمایش او در این زمینه تشکیل شرکت «آیندگان» بود. طبق برنامه او، مطبوعات می‌بایستی از دست افراد صاحب شخصیت و صاحب نفوذ خارج شده و به وسیله یک گروه اداره شود. او فکر می‌کرد اگر نفوذ مدیران در مطبوعات بین چند نفر به اسم شریک تقسیم شود، دولت بهتر خواهد توانست در روزنامه یا مجله اعمال نفوذ کند.»

به همین ترتیب علی‌اکبر صفی‌پور زیر چتر حمایتی سرتیپ تیمور بختیار قرار داشت و پس از پایان دوران بختیار، به عضویت حزب ملیون به رهبری دکتر اقبال درآمد تا زمانی که به سفارش شاه به‌عنوان نماینده نهاوند به مجلس شورای ملی راه یافت.

نعمت‌الله جهانبانویی مدیر فردوسی نیز در حزب پیکار ـ که از مجموعه دربار و به‌خصوص سیدضیاءالدین طباطبایی حمایت می‌کرد- عضو بود، در حزب عدالت فعالیت داشت و سپس به زیر چتر حمایت علم رفت.

هر کدام از مدیران نشریات یا به توصیه شخصی خاص وارد عرصه مطبوعات می‌شدند و از همان فرد و جناح‌اش حمایت می‌کردند یا برای به دست آوردن موقعیتی ممتاز خود به طرفداری از شخص یا جناح خاصی می‌پرداختند؛ البته در این بین برخی نیز مدام تغییر جهت داده و به عبارتی از هر سویی باد می‌آمد، به همان سو می‌رفتند.

دولتمردان و سیاستمداران رژیم نیز با آگاهی از تأثیر رسانه‌ها هرکدام جهت به دست آوردن عنان نشریه‌ها تلاش می‌کردند.

یکی از هدف‌های مهم سیاستمدارانی که از نشریات حمایت می‌کردند، تأثیرگذاری بر مخاطبانی بود که در جریان دعواهای جناحی و حزبی از برخی واقعیت‌ها آگاهی می‌یافتند. آن‌ها برای پرده‌پوشی بر روی تخلف‌ها و دزدی‌های کلان، احتیاج به روزنامه‌ها و نشریاتی داشتند تا ضمن انحراف افکار جامعه به سمت و سوی مسائل کذایی از جمله حاشیه‌های زندگی هنرمندان، جاذبه‌های فرهنگ غربی و رواج آن -که به تعبیر رژیم آن‌ها را به سمت و سوی تمدن می‌برد- با چاپ اخبار، مقالات و تفسیرهای دروغ و خلاف واقع به ستایش از دولتمردان بپردازند. در مقابل، دولتمردان نیز خود را متعهد می‌دیدند که با پرداخت‌های کلان مطبوعات را راضی نگاه دارند. به عبارتی تطمیع مدیران مطبوعات به صورت‌های مختلف از افزایش آگهی‌های دولتی گرفته تا پرداخت اعتبارات بانکی کم‌بهره به اقساطی که غالباً بازپرداخت نمی‌شد، از جمله این تعهدها بود.

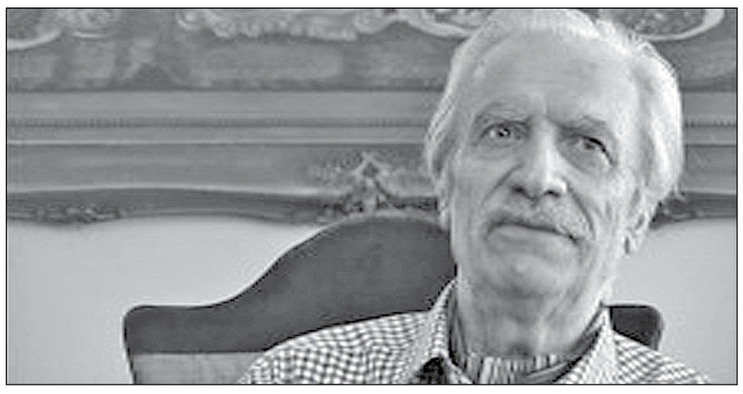
علی بهزادی بنیانگذار و مدیر یکی از رنگین نامه‌های دوره پهلوی به نام «سیاه و سپید» بود. علی بهزادی و هویدا به خاطر عضویت در لژ کوروش ارتباط تنگاتنگی داشتند.

*** در دوران نخست‌وزیری اقبال بود که جلوگیری‌ها و ظاهرسازی‌های شاه آغاز شد و دست به تشکیل دو حزب دروغی و ساختگی دولتی «ملیون» و «مردم» زد. همین احزاب که هر کدام حامی یک فرد خاص بودند، در جریان‌ها نقش قابل‌توجهی داشتند. وابستگی مطبوعات به احزاب، کمترین نتیجه‌اش نادیده گرفتن فساد حاکم بر دستگاه‌ها و دولت‌ها از طرفی و حمایت بی‌چون و چرای دولت به‌طور متقابل از جریان حاکم بر مطبوعات بود.**

و رهبرش باشد و حزب به ظاهر اقلیت که با اسدالله علم بود.»

اما همین احزاب که هر کدام حامی یک فرد خاص بودند، در جریان‌ها نقش قابل توجهی داشتند. وابستگی مطبوعات به احزاب، کمترین نتیجه‌اش نادیده گرفتن فساد حاکم بر دستگاه‌ها و دولت‌ها از طرفی و حمایت بی‌چون و چرای دولت به‌طور متقابل از جریان حاکم بر مطبوعات بود. اگرچه حزب‌ها به شاه وابستگی و وفاداری کامل داشتند اما در هر حال هر کدام از آن‌ها حامی منافع شخص یا اشخاصی به‌خصوص بودند. نشریات نیز با توجه به مصلحت اندیشی و تأمین منافع در حزبی خاص عضویت داشتند و به همین دلیل از افراد مورد نظر حزب حمایت می‌کردند و به تبع مورد توجه دولتمردان نیز قرار می‌گرفتند. به‌عنوان مثال مجله سپید و سیاه‌مورد توجه هویدا بود و این نشریه نیز همه تلاشش را می‌کرد تا از او ضمن مصاحبه‌ها تعریف و تمجید ویژه‌ای بکند.

علی بهزادی و هویدا که حداقل به‌خاطر عضویت در لژ کوروش با هم مشترک بودند، ارتباط تنگاتنگی با هم داشتند و بهزادی میهمان دائمی ضیافت‌های نخست‌وزیری محسوب می‌شد.

بهزادی رابطه‌اش را با هویدا این‌طور ترسیم می‌کند:

صفحه پاورقی
روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه منتشر می‌شود
تلفن: ۳۵۲۰۲۱۱۳ Research@kayhan.ir

نامه سرگشاده یک جدا شده از بهائیت به فائزه هاشمی

۲
مهناز رئوفی

خانم هاشمی بفرمایید پیشنهاد «طرح روحی» یا همان فرآیند تبلیغ بهائیت که از اسرائیل برای به چالش کشاندن نظام جمهوری اسلامی ایران و باورهای اسلامی مردم به صورت کاملا زیر زمینی وارد ایران شده و به عمل درآمده را چگونه توجیه می‌کنید؟

بفرمایید اغفال و فریب کاری بهائیان نسبت به غیربهائیان در فرآیند جذب و بهائی‌سازی را چگونه توجیه می‌کنید؟

بفرمایید ایجاد حصر فرقه‌ای و قطع کلیه ارتباطات موازی فریب‌خوردگان از مبلغین فرقه را با چه حقوقی توجیه می‌کنید؟

چرا بهائیان از وجود ارتباط موازی فریب خوردگان با غیربهائیان نگرانند؟ اعمال محرومیت از نعمت خانواده و هر حقی اعم از تحقیق و تفحص و داشتن ارتباط با دیگران که توسط بهائیت انجام می‌شود را چگونه توجیه می‌کنید؟

بفرمایید این همه پرونده‌سازی کذب در بیرون از کشور که توسط بهائیان علیه این مردم عملیاتی می‌شود را چگونه توجیه می‌کنید؟

آیا هرگز سعی کرده‌اید پای درددل افراد مسلمان شده و از بهائیت تبری جسته بنشینید؟

خانم هاشمی! زمانی که بهائی بودیم تعالیمی که جهت آن در راستای فتنه‌گری، جوسازی و تبلیغات کاذب علیه اسلام و اغفال و فریب جوانان و نوجوانان و سایر اقشار مسلمان بود به ما القاء می‌شد. آنان به غصب اراده و شعور ما و اخذ وقت، پول و توانایی‌ها و استعدادهای خدادادی ما می‌پرداختند و ما را در قبضه قدرت زورگویانه خود با تهدید به طرد از اجتماع و خانواده و محرومیت از ارث و آبروریزی و ترور شخصیت و تحقیر و تنبیه به نام فرود آمدن مصائب و بلایای الهی به استحمار و استعمار می‌کشیدند. کسانی که به چند شعار زیبای به ظاهر فریبنده (و در باطن کذب) معروفند و احکام ناقص و ضد بشری خویش را به عنوان احکام الهی یاد می‌کنند. در حقیقت حتی به یکی از احکام خود پایبند نیستند که ممنوعیت تبلیغ کردن در کشور اسلامی است و عمل نکردن خلاف مقررات حکومتی که در آن هستند. ما را به گروه‌های کوچک و بزرگ تقسیم نموده برای تبلیغ و جذب و اغفال مردم ساده‌لوح و غافل خصوصا روستاییان به دلیل کم‌سوادی و سادگی‌شان گسیل می‌کردند و همه ترفندهای جذب و فریب را به ما آموزش داده و تیشه برداشته بر ریشه اسلام می‌زدند. چراکه اولین قدم یک مبلغ بهائی بعد از ارتباط‌گیری با هر قشر از اقشار مردم مسلمان، ایجاد نقطه نفرت در اعتقادات اشخاص و برانگیختن شبهات و سوالاتی بود که افراد معمولی از پاسخ آن عاجزند همچنین جایگزین اعتقادات سیاسی بهائی در قلوب و اذهان افراد بود.

آیا همه این عملکردها نقض حقوق بشر نیست؟ در حالی‌که هیچ‌کدام از بهائیان حتی حق نداشتند از هیچ مسئولیتی شانه خالی کنند؟!!

آیا بهتر نیست در فرمایشات خود نسبت به بهائیت تجدید نظر کنید؟

آیا می‌دانید جوانان در این فرقه بازیچه‌ای بیش نیستند؟ و برای جذب و نگه‌داشتن آنان در محفل بهایی، از صدا و زیبایی و جاذبه‌های زنانه و صدالبته عنداللزوم مردانه، استفاده می‌کنند و آنان را از این شهر به آن شهر برده و زمینه آشنایی افراد و به خصوص دختران و پسران جوان با آنان را فراهم می‌کنند تا به وسیله این حربه مؤثر شیطان بر تعداد خود بیافزایند؟

آیا می‌دانید دختران و زنان بهایی در این میان چه فشارها و سختی‌هایی را علیرغم شرکت در مراسم به اصطلاح روحانی! متحمل می‌شوند؟

آیا می‌دانید که این داعیان صلح و وحدت عالم انسانی! که برای اغفال عناصر خود و سایر مردم ژست نوع‌دوستی می‌گیرند و دم از الفت و محبت می‌زنند بنیان‌گذارانشان سایر مجامع و ملل و همه ادیان و اقشار دنیا را به جرم اینکه بهائی نشده‌اند با چه الفاظی یاد می‌کنند و چگونه نفرت و خشم را با لجن‌پراکنی‌های بی‌انصافانه و بی‌ادبانه مورد تفقد قرار می‌دهند؟

آنها برای فریب دیگران ابتدا بغض و عداوت و طعنه و توهین را حتی نسبت به دشمنان منع می‌کنند و از آنان می‌خواهند که یکدیگر را دوست بدارند اما باید دانست آن سوی سکه چیست! و چه القائاتی با ویژه‌سازی فرقه و تبلیغات کاذب علیه اسلام دارند! همه بهائیان به علت بدگویی‌های باب و بها و عبدالبها نسبت به غیربهائیان سرشار از نفرت و خشم هستند!! آنان باب و بها و عبدالبها را به جای پروردگار عالمیان می‌پرستند!!! و این خدایان هم غیربهائیان را به باد فحش و ناسزا گرفته‌اند. آیا بهائیان می‌توانند پس از آن همه بدگویی و غیبت بزرگانشان غیربهائیان را دوست بدارند. برای اثبات این گفته‌ها شما را با بیانات محبت آمیزشان آشنا می‌کنم:

توهین و هتاکی بها و عبدالبها و شوقی افندی نسبت به علمای وارسته و شیعیان دنیا

آنها عالمان شیعه را «جهلای ارض» خوانده و توده شیعیان را «پست‌ترین عالم و ظالم‌ترین امم می‌خوانند و آنها را نفرین می‌کنند.»

کتاب مائده آسمانی
ر.ک. ۹۱/۴

و در جای دیگر خطاب به نبیل زرندی می‌گویند «آنهایی که از ایمان به مظهر امر یعنی شخص بها بی‌نصیبند سبب آن است که مصدر اعمال شنیعه هستند...»

مطالع الانوار، تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ص ۵۸۰

در جای دیگر ضمن اطلاق تعبیر توهین‌آمیز «نفوس ناعقه غافله بر شیعیان و بدتر شمردن آنها از یهود» می‌نویسند: «حزب شیعه به اقرار وصایت، خود را اعظم احزاب و اعظم کل می‌شمرند بعد معلوم شد یهود از آن قوم اعلی و افضل بوده و هستند»

لوح ورقا، مائده آسمانی ۱۴۴/۱۴۱/۴

در میان شیعیان و ایرانیان بیشترین حمله و هتاکی رهبران بهائیت از باب گرفته تا بها و عباس افندی و شوقی متوجه علمای شیعه است.

«فراعنه- جبابره - مطالع اوهام و اغراض - پرستنده هوای نفس- اس و اساس فساد و عناد- بدتر از ماموران استبداد قاجار- ریاکار-مفت خوار و... ثعبان (افعی)- بدکیش - مار و عقرب- گرگ خونخوار-دزد راه- جاهل‌تر از حیوان- سباع ضاریه (درندگان خون آشام)- زندیق- پرمدعاهای متعصب و خائن و دنی که سرهاشان حامل عمامه است- ننگ امم- عربده‌های متعصبانه و ... تعابیری است که رهبران فرقه ضاله بهائیت این به ظاهر طالبان وحدت عالم انسانی و دوستی با امم به کرات در مورد عالمان وارسته و خدوم شیعه به کار گرفته‌اند.

شوقی نیز به شیعه و علمای اسلام این گونه هتاکی می‌کند: «عزتشان مبدل به ذلت کبری گردد- (ابتدا باید دید چه عقوبت‌هایی عواقب نکبت‌بار شیعه اسلام را مشخص کرده است)»

«لوح قدظهر یوم المیعاد»

خود حسینعلی بها در کتاب ایقان از علمای شیعه به عنوان خراطین یاد می‌کند که به معنای کرم‌هایی در زمین نمناک است.

موسس بهائیت در کتاب مجموعه الواح (ص ۳۶۶)

مهناز رئوفی (جدا شده از بهائیت):

فتنه‌گری و تبلیغات علیه اسلام را به ما می‌آموختند

اهدای لقب «سر» و نشان «شوالیه» به عباس افندی از طرف ملکه انگلستان به پاس خدمات او به این کشور.

*** زمانی که بهائی بودیم تعالیمی که جهت آن در راستای فتنه‌گری، جوسازی و تبلیغات کاذب علیه اسلام و اغفال و فریب جوانان و نوجوانان و سایر اقشار مسلمان بود به ما القاء می‌شد.**

در این دوران سال (۱۳۵۰) پس از تحمل ۲۰ روز بازجویی طاقت‌فرسا، پرونده وی با این نظریه تنظیم شد:

پس از ۲۰ روز بازجویی پرونده شهید حسین‌زاده این‌گونه تنظیم شد:

«مشارالیه که از سوابق محکومیت کیفری خود متأثر نشده، پس از استخلاص از زندان، مجددا مبادرت به تهیه و توزیع اعلامیه‌های مضره نموده است.» به دادسرای نیروهای مسلح شاهنشاهی ارسال گردید.

این بار در کیفرخواستی که سرگرد پرویز سپهر به عنوان دادستان، آن را تنظیم کرده بود، اتهامات وی به این شرح برشمرده شد:

«تهیه و پخش اعلامیه‌های مضره. عضویت در حزب به اصطلاح ملت ایران و پیگیری اعمال خلاف قانون. اعتراف متهم به اینکه اعلامیه‌ای (با هزینه شخصی که حاوی افکار مضره می‌باشد) تهیه و پخش نموده و در مجلس ترحیم سعیدی نام برای سلامتی روحانیون افراطی شعار داده است. سوابق متهم دایر بر محکومیت‌های مشارالیه.»

و بر این اساس، فعالیت‌های او «از لحاظ عضویت در حزب به اصطلاح ملت ایران و مخالفت و ضدیت با سلطنت مشروطه ایران از درجه جنایت و منطق با بند ۱ ماده ۱ قانون مجازات مقدمین بر علیه امنیت و استقلال مملکت» تعیین گردید.

در این نوبت، دادگاه به ریاست سرهنگ محمدصادق کبیر، در روز ۱۳۵۰/۱/۲۲ تشکیل جلسه داد. حاج حسن حسین‌زاده، در این دادگاه نیز، زمانی که با تهام «اقدام بر ضد امنیت مملکت، تحریض مردم به مسلح شدن بر ضد حکومت ملی. همکاری و همفکری با عناصر و روحانیون اخلالگر و افراطی»، روبرو شد، با صراحت بیان نمود:

«اینجانب، هیچ‌گاه قصدی در جهت بر هم زدن امنیت نداشته و ندارم. آنچه کرده‌ام، تنها به عنوان مقلد حضرت آیت‌الله خمینی، تنها جنبه انجام وظیفه مذهبی داشته است. من از خود بر مفاد اعلامیه هیچ نیفزوده‌ام. مرجع تقلید من نوشته است و دیگری آن را طبع نموده و آنچه من کرده‌ام، فقط انتشار تعداد کمی از آنها بوده است.»

و زمانی که درباره پخش «اعلامیه مضره انقلاب فلسطین»، مورد سوال قرار گرفت، گفت:

«چنانچه ملاحظه می‌فرمایید، در این اعلامیه هیچ‌گونه تحریکی علیه دولت ایران وجود ندارد و آنچه هست، بر علیه آمریکا و حکومت اردن است؛ به مناسبت جنگ داخلی اردن. این مسائل ناسیونالیستی که همواره خواستار بزرگی ایران بوده و مبارزات دامنه‌داری برای حفظ قانون اساسی کرده است، چنین نسبت ناروا داده است. در مورد تهیه اعلامیه، فقط در مورد آیت‌الله سعیدی تهیه شده که اولا با اجازه وزارت اطلاعات و به طور رسمی و علنی بوده و حاوی هیچ مطلب مضره نبوده و تنها دعوتی برای شرکت در مجلس ترحیم بوده است. در مورد پیام قائد اعظم، مرجع تقلید شیعیان حضرت آیت‌الله خمینی می‌باشد، تنها توزیع ۵۰ یا ۶۰ برگ بوده که وظیفه شرعی خود را انجام داده‌ام و این را فکر نمی‌کنم تهیه و توزیع اوراق مضره تلقی کرد. اینک به عنوان آخرین دفاع، بار دیگر توضیح می‌دهم که حزب ملت ایران، یک حزب ملی و خواستار آزادی و آبادی ایران بوده و طبق قوانین اساسی تشکیل و هیچ‌گاه نه از لحاظ مرام و نه رویه، ضدیتی با سلطنت مشروطه نداشته است و من هم عملی نکرده‌ام، لذا خواستار برائت خود هستم. دیگر عرضی ندارم.»

با وجود این دفاع جانانه، اعضای دادگاه که نسبت به حضرت امام خمینی(ره) دارای حساسیت بالایی بودند، او را «به اتفاق آرا به سه سال و یک ماه حبس مجرد» محکوم نمودند و این در حالی بود که دادستان، به علت قلت رأی. به آن اعتراض نمود؛ تا پرونده، طی شماره ۴۰۱/۶۶/۲۳۶۷/۲- ۱۳۵۰/۲/۲۹ به دادگاه تجدیدنظر شماره ۳ تهران ارسال شود.

در این مرحله، دادگاه تجدید نظر در روز ۱۳۵۰/۳/۱۱ به ریاست سرهنگ سیروس مظفری تشکیل شد؛ که در ابتدای جلسه، حاج حسن، صلاحیت دادگاه را مورد سوال قرار داد:

«بسم‌الله‌الرحمن الرحیم. در مورد صلاحیت دادگاه و نقص تحقیقات در دادگاه بدوی، اشاره‌ای کردم؛ ولی بدان توجه نشد. اکنون به استحضار می‌رساند که به نظر اینجانب، با توجه به اصل ۷۲ و ۷۹ متمم قانون اساسی و با توجه به این نکته که بزه انتسابی به اینجانب، بدون هیچ تردید، سیاسی است؛ دادگاه نظامی، آن هم بدون حضور هیئت منصفه، صلاحیت رسیدگی به آن را ندارد.

***پس از ۲۰ روز بازجویی پرونده شهید حسین زاده این‌گونه تنظیم شد:«مشارالیه که از سوابق محکومیت کیفری خود متأثر نشده، پس از استخلاص از زندان، مجددا مبادرت به تهیه و توزیع اعلامیه‌های مضره نموده است.»**

در مورد ایراد نقض به تحقیقات و پرونده نیز، باید به استحضار برسانم چون در کیفرخواست، حزب ملت ایران که مرا به عنوان عضو آن مورد اتهام قرار داده‌اند، جمعیتی با مرام و رویه ضد سلطنت مشروطه ایران تلقی شده، لازم بود بازپرس محترم در مورد دلایل و مدارکی که مبنی بر این ادعا وجود دارد، از من تحقیق می‌نمود یا لااقل مرامنامه حزب را که مدعی هستند مفاد آن ضد سلطنت مشروطه ایران است، به پرونده ضمیمه می‌نمود تا دادرسان محترم بتوانند با روشنی قضاوت کنند. از این رو تقاضا دارم برای تکمیل تحقیقات و پرونده تصمیم لازم اتخاذ شود. حسن حسین‌زاده موحد»

با وجود این اعتراض، دادگاه بدون توجه به نظریه متهم!، پس از مشورتی مختصر، «به اتفاق آرا دادگاه را صالح و پرونده را کامل تشخیص و به رسیدگی» ادامه داد.

پس از این کش و قوس، در این جلسه دادگاه بود که در دادگاه رژیم پهلوی حاج حسن موحد به صورت تلویحی به فرمایشی بودن آن اشاره نمود و گفت:

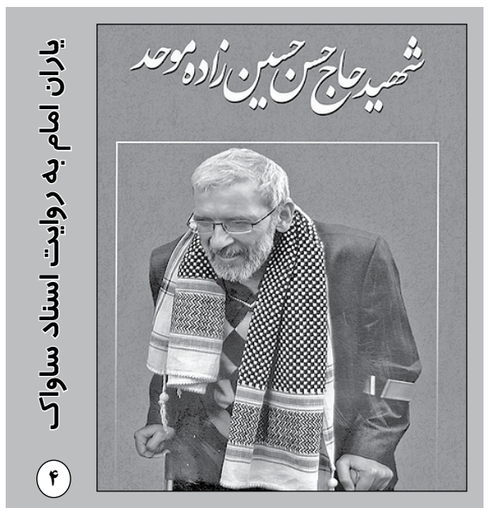

وقتی جوانی ۱۹ ساله صلاحیت دادگاه پهلوی را زیر سؤال برد

*** در دادگاه رژیم پهلوی حاج حسن موحد به صورت تلویحی به فرمایشی بودن آن اشاره نمود و گفت:« در دادگاه بدوی، به طور تفصیل از پرونده دفاع نمودم؛ ولی در همان وقت متوجه شدم چیزی که برای آقایان دادرسان مطرح نبود، توجه به پرونده و دفاع بود. تنها منشی دادگاه بود که مجبور بود مطالب را بنویسد و دادرسان مشغول صحبت بودند.**

شهید حاج حسن حسین‌زاده موحد

در این دادگاه! دادستان فردی به نام، فاتح کردنژاد که سرگرد قضایی بود، گفت:

« این جوان، که خود را بی‌گناه می‌داند و معتقد است که فعالیت بر ضد مملکت نداشته، در بازجویی‌هایی که از او شده، به نفع آیت‌الله خمینی شعارهایی داده، اعلامیه پخش کرده است و در این بی‌نظمی‌ها شرکت داشته است. البته عده‌ای معتقدند که فرد خائن بالفطره نیست و اجتماع او را به آن صورت درمی‌آورد، ولی این متهم، گرچه دو بار تنبیه شده و متنبه نشده، باید شدیدتر تنبیه بشود.»

و زمانی که نوبت به آخرین دفاعیات « متهم» رسید، حاج حسن حسین‌زاده موحد، با آرامشی که از خصوصیات روحانی او بود، گفت:

«بسم‌الله الرحمن‌الرحیم. در کیفرخواست دو اتهام واهی به من نسبت داده شده و به اتهام بند ۱ ماده ۱ قانون مجازات مقدمین علیه امنیت کشور و نیز قسمت اخیر ماده ۷۹ ق.م.ع برای من تقاضای کیفر شده است. اتهام اول که در متن کیفرخواست، به اتهام عضویت در حزب ملت ایران طرح شده، بی‌اساس است. در کیفرخواست بدون ذکر هیچ دلیلی، حزب ملت ایران را در شمار جمعیت‌های مخالف سلطنت تلقی کرده‌اند؛ حال آنکه با توجه به مفاد مرامنامه این حزب و رویه‌ای که در طول مبارزات گذشته داشته است، به هیچ‌وجه نمی‌توان آن را از جمله جمعیت‌های مخالف سلطنت به حساب آورد و اداره‌کنندگان یا اعضای آن با ماده ۱ مقدمین مجازات شود. هیچ یک از مراجع قانونی یا جزایی، هیچ‌گاه حزب ملت ایران را غیرقانونی اعلام نداشته‌اند و تاکنون هیچ عضو آن، در دادگاهی به این اتهام محکوم نشده‌اند و جای تاسف است که صادرکننده کیفرخواست، به یک حزب

شهید حسین‌زاده موحد در پیاده روی کربلا تا نجف در اربعین حسینی

« در دادگاه بدوی، به طور تفصیل از پرونده دفاع نمودم؛ ولی در همان وقت متوجه شدم چیزی که برای آقایان دادرسان مطرح نبود، توجه به پرونده و دفاع بود. تنها منشی دادگاه بود که مجبور بود مطالب را بنویسد و دادرسان مشغول صحبت بودند. نمی‌دانم روی چه حساب، جوانی را به سه سال زندان محکوم می‌نمایند. به کدام دلیل حزب ملت ایران، حزب مخالف سلطنت مشروطه بوده. مگر امروز که مرا به این اتهام کشیده‌اند، قبلا حزب را غیرقانونی اعلام کرده‌اند و یا دستگیری من به خاطر غیرقانونی بودن حزب بوده؛ تنها چیزی که در موضوع ساواک یافت نمی‌شود، موضوع حزب است و مقامات امنیتی اصلا با من کاری نداشتند... لذا با توجه به اینکه من هیچ‌گونه اقدامی بر ضد امنیت مملکت ننموده‌ام، نباید چنان مجازاتی تحمل نمایم و از حضور هیئت دادرسان، تقاضای صدور برائت خود را می‌نمایم.»

پس از این گفت‌وگوها، این دادگاه نیز وارد شورا! شد و «سه سال و یک ماه حبس مجرد» ایشان را «از هر لحاظ موجه و مدلل تشخیص و به اتفاق آرا آن را تأیید» نمود.

در این نوبت نیز، حاج حسن از فرصت «فرجام‌خواهی» بهره گرفت که: «از شرف عرض پیشگاه شاهانه گذشت، فرجام‌خواهی را تصویب نفرمودند.»

حرکت در مسیر هدف، تعطیل بردار نبود و حاج‌حسن موحد که در زندان، ضمن هماهنگی‌های تشکیلاتی، از محضر بزرگانی چون آیت‌الله محی‌الدین انواری(ره) بهره می‌برد، خود نیز بر کرسی تعلیم نشست و قرآن آموزی را آغاز کرد و این در حالی بود که «تشکیل هر نوع جلسه‌ای بدون اجازه روسای اندرزگاه» ممنوع بود.

زمانی که حاج‌حسن موحد برای این فعالیت خود مورد بازجویی قرار گرفت، در پاسخ به علت امتناع از آمدن به نگهبانی، با صراحت گفت:«به خاطر خواندن قرآن، به کسی توضیح نمی‌دهم و به همین علت «به منظور انتباه، به مجرد اعزام» گردید و اداره اطلاعات شهربانی نیز، دستور به مراقبت از اعمال و رفتار وی را صادر نمود.

در ادامه همین مراقبت‌ها بود که عدم شرکت وی در برنامه نیایش صبحگاهی زندان و دیگر فعالیت‌هایی که داشت، موجب بازجویی دوباره و انتقال او به زندان قزل‌حصار گردید. در همین سال‌ها، سرهنگ محرری که ریاست زندان را به عهده داشت، در گزارشی نوشت: «زندانی محی‌الدین انواری... رهبری سایر زندانیان را در اندرزگاه به عهده دارد و به وسیله زندانی حسن حسین‌زاده موحد دستورات لازم را به سایر زندانیان می‌رساند.»

مرحله سوم بازداشت حاج‌حسن حسین‌زاده موحد در تاریخ هفتم فروردین‌ماه سال ۱۳۵۳ به اتمام رسید و از زندان آزاد شد.

مرحله چهارم (۲۲ سالگی)

در این نوبت هم، آزادی حاج‌حسن حسین‌زاده موحد، چندان طولانی نبود و در دی‌ماه سال ۱۳۵۳، پس از ۸ ماه، دوباره دستگیر و زندانی شد.

برقراری ارتباط تشکیلاتی در درون زندان و سپس انتقال پیام‌های تعیین‌کننده به بیرون بازداشتگاه برای افرادی که تحت تعقیب قرار داشتند، جرم کمی نبود و دستگیری مجدد او را به دنبال داشت.

در این موقع بود که در بازجویی‌های سختی که از وی صورت گرفت، با توجه به آموزشی که در خصوص چگونگی برخورد با بازجویان ساواک و خلاصی از شکنجه‌های قرون وسطایی آنان دیده بود، گفتن آن دسته از فعالیت‌های درون زند ان را که دیگران نیز در ضمن بازجویی‌های خود، پرده از آن برداشته بودند، در دستور کار قرار داد:

«گاه‌گاهی جلسات سرود و شعرخوانی جمعی برگزار می‌شد که من مجبورا در آنها شرکت می‌کردم... در شهریور ۵۲ مرا به بندی که عزت شاهی نیز در آنجا بود منتقل کردند. در آنجا... مدتی به اصرار عزت، با او و عبدالله مهجوم، کتابهایی نظیر تفسیر پرتوی از قرآن جلد اول (تفسیر سوره بقره) و اثبات وجود خدا و کتاب آفرینش و انسان نوشته محمدتقی جعفری را می‌خواندیم... علاوه بر این، با عبدالله مهجوم مدتی به خواندن نهج‌البلاغه مشغول بودم... در همین مدت بود که عزت شاهی با پیگیری و اصرار زیاد به سراغ من می‌آمد و از من